

الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور

بامیان

نشریه انجمن فرهنگدار «غازی» شماره اول ۲۲ حوت ۱۳۷۵ هـ ش



دومین سالگرد پرچمدار وحدت ملی و فریادگر راستین صلح
و برابری، رهبر شهید مزاری قهرمان راگرامی می‌داریم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در صفحات دیگر

۶	مزاری پرچم دار وحدت ملی
۱۴	ناسیونالیسم
۲۱	جنگ سرنوشت
۲۶	احزاب سیاسی

چرا بامیان؟

همزمان با دومین سالگرد شهادت قائد کبیر ملی‌مان شهید «مزاری» (ره) «بامیان» به شکوفه امید نشست، اما تا بار و برآن نصیب فرزندان‌ش گردد و ره توشه شایسته‌ای را به ارمغان آورد راهی بس طولانی در پیش است و آفات بیشماری در کمین، بایسته و ضروری است که در آغاز راه، از شر خداوندان زور و زر و تزویر به خدای یگانه پناه ببریم که قایم به «قسط» است و مظهر «حکمت» و «عدالت».

با تولد «بامیان» در قلمرو فضای فرهنگی - سیاسی جامعه، دیدگاه‌های گوناگونی به سمت آن چشم گشوده و قضاوت‌های مختلف در انتظار آن است. اما بامیان خود یک دیدگاه است و طبیعتاً نباید از دید دیده‌وران مخفی بماند و در معرض قضاوت‌ها قرار نگیرد. مهم آن است که خود یکجانبه به قضاوت نپردازد و تحمل نقدها و نظرهای منصفانه و سازنده را در سطر سطر خود بپروراند و خود را موظف بداند که در راه نشر

افکار و اندیشه‌های نسبتاً راهیاب و راهکشا در عرصه کار و تلاش فکری سیاسی روزنه‌ای را بنمایاند و دستمایه‌ای هرچند مقدماتی از خود برجای بنهد تا روی پای باشد به سمت قلّه‌های روشن آگاهی و شعورمندی سیاسی.

با دیدن نامه بامیان نخستین پرسشی که در ذهن هر خواننده‌ای مطرح می‌شود این است که با توجه به وجود نشرات و جریده‌های متعدد - عمدتاً خارج از کشور - که برخی از آنها با نام و نشان زایدالوصفی نیز

ببامیان وظیفه دارد به نمایندگی از
ستم‌یده‌ترین و احدبزرگ انسانی در افغانستان دردها و
رنج‌های بی‌شمار جامعه هزاره و ملیت‌های برادر وطن را
منعکس نماید و ارزش‌های والا ی ملی - انسانی را که موجب
همبستگی ملی و سرانجام باعث نجات کشور است برجسته
سازد.

همراه است چه نیازی به بامیان؟ پاسخ این است که اصولاً یک چنین ذهنیتی در جامعه‌های پیشرفته و سالم هیچگونه جایگاهی ندارد و بلکه تضارب آراء و عقاید و طرح دیدگاه‌های مختلف از لوازم اصلی دموکراسی و متقابلاً موجب رشد و توسعه آن در تمام ابعاد حیات اجتماعی است و اجتماع در روند کلی تکامل خود افکار و تجربیات گوناگونی را غربال کرده و از بهترین‌ها برای اعمار ساختمان جامعه ترقی و سالم بهره می‌گیرد. پس اگر ایجاد یک جامعه انسانی‌تر از نوین مطمع نظر است بگذار هر جمعی متاع فکری خویش را عرضه بدارد و در ساختار اندیشه‌ی - حاکمیت ملی سهم خویش را ادا نماید. که بامیان نیز اگر به تعهدات انسانی - ملی خود وفا کند یکی از آنها است.

بامیان در شرایطی تولد می‌یابد که افغانستان سهمگین‌ترین موجه‌های سرکش را در دفتر تاریخ معاصر

خود ثبت کرده و در حساسترین موقعیت اجتماعی - سیاسی قرار گرفته است. موقعیتی که تبیین و تفسیر آن بر عهده فرد فرد ما یک وجیبه بزرگ ملی و میهنی است. افغانستان امروز در کام آتش جنگ می سوزد، شراره های جنگ تار و پود وحدت ملی و زیست جمعی را خاکستر نموده است و دود سیاه آن فضای کشور را بس مکرر ساخته است و این جنگ، مولود تناقضات و تضادهای عمیقاً جا گرفته در متن زندگی سیاسی - اجتماعی مردم افغانستان است و بیانگر اینکه بسیاری از مسایل پیچیده اجتماعی در کشور حل نگردیده و شعارهای سیاسی گذشته همچنان لاینحل باقی مانده است.

صفتبندیهای مسلحانه که جنگ ویرانگر امروز را به بار آورده است نمی تواند به صورت مطلق به جا و مشروع باشد چنانکه جملگی باطل و ناروا نیز نمی تواند باشد. در هر نبردی با المآل آرمان حقی مطرح است و مرآه باطلی. بامیان وظیفه دارد به نمایندگی از ستمدیده ترین واحد بزرگ انسانی در افغانستان دردها و رنجهای بی شمار جامعه هزاره و ملیت های برادر وطن را منعکس نماید و محرومیت های اجتماعی - اقتصادی و سیاسی روا رفته بر مردم هزاره و نیز اسباب و علل پیدا و نهان آنرا به یاد آورد و ارزشهای والای ملی - انسانی را که موجب همبستگی ملی و سرانجام باعث نجات کشور است برجسته سازد و از انحراف در میدان کار مبارزاتی هشدار بدهد. و خط مشی سیاسی متناسب با ضرورت های تاریخی و عینی جامعه، ارائه بدهد. در باره نامگذاری نامه حاضر به بامیان انگیزه ها و علل زیر مؤثر افتاده است:

۱- بامیان یک واژه نه تنها فراموش شده بلکه انکار شده در تاریخ معاصر افغانستان است. این خطه ی پرآوازه و نام آور اما فعلاً محروم و عقب افتاده که ساوا و مسکن ملیت پر تلاش و مقاوم هزاره بوده و سند هویت اصیل این قوم است و هم تاج افتخار قدیمی ترین تمدن شرق را بر سر دارد، عمداً و عناداً در طاق نسیان و فراموشی سپرده شده است در طول تاریخ حاکمیت قبیله سالاران به دور از مدنیت و ستمگر، نه تنها کمترین توجه به عمران و آبادانی و حتی حفظ و حراست آثار باستانی آن نشده است، بلکه امیران و شاهان ضد فرهنگ و بیگانه پرست، در تخریب آثار عتیقه ی آن به شدت تلاش نموده اند تا به پندار باطل خود برج و باروی اصالت تاریخی مردم ما را برای همیشه فرو بریزند و گذشته های زمردین نیاکان مقتدر و تمدن سازمان را به دست بادهای وحشی تاریخ بسپارند و کمترین یادگاری از هنر و صنعت و دست آوردهای عظیم علمی - هنری آنان برجای نماند. و چنانکه پاهای شکسته و صورتهای تراشیده هیکل ها و مجسمه های بی بدیل آن و فرو ریختن سقفهای منقوش به عالیترین نقایتهای بی نظیر تاریخی شاهد بر عمق کینه و خصومت حکام نسبت به مظاهر

تمدن انسانی و ملی ما است. انتشار بامیان بیانی از این واقعیت است که افتخار و راه وردهای فکری - تاریخی یک قوم و یک ملت ممکن است دستخوش حوادث دردناکی قرار بگیرد اما هیچ وجه از مدار حیات فرهنگی - اجتماعی آن قوم خارج نمی گردد و در واقع هر ملتی با یافتن و داشته های - انسانی و پیشینه های درخشان خود نفس می کشد.

۲- بامیان دیگر تنها مجسمه های ساکت و بی جان بردا نیست که بی زبان بی بیانی بر غارتگریها و چپاولگری های راهزنان سیاسی خیره گردیده مرگ انسانیت را لحظه به لحظه به شما نشان می دهد. بامیان دیگر تنها آوار برجای مانده از شهر تاریخی غلغله نمی باشد. بامیان دیگر چراغ نگاه اشیا و جان و ارواح سرگردان جنگجویان و لشکرکشان تاریخ نیست، بلکه بامیان امروز بستر شگیم ترین سرآستهای سیاسی - اجتماعی انسانی است که از کنار هر سنگ و صخره آن قتل خونریز برافراشته و هرچه بیداد و ستم است به پای عظمت آن به ذلت و حقارت افکند است. بامیان امروز همان خواسته های جدی و غیر قابل تغییر سربرافراشته اند که در طول تاریخ وطن زیر ضربات کوبنده جباران و تزویر پیشگان بسان رویاهای خیالی تلخ به کام تصریرهای ایده آل می پیوستند و ناپدید می گشتند یا به درون سیاه چالهای شکنجه و عذاب دفن می شدند خراستهای انسانی - تاریخی - هستی و نیز بدون ابهام که ابتدایی ترین حقوق بشری را در بر دارد از حنجره رسای بامیان صدا ده می شود. شعارهای عدالت خواهی و برابری طلبی که امروزه از گلوی فریادگر بامیان در سحر کشور و جهل طنین انداز است گاهی به استواری و استحکام خود پیوند می خورد که پرشکوه ترین مقاومت های نظامی و تشکل سیاسی تشکل یافته در دامان آن مورد تأمل و مذاقه نظر قرار بگیرد. بازوان شیرافکن و پنجه های توانا رزم آوران - سنگرهای آتشین مقاومت ملی زیر پای آنان می لرزد و حماسه های بی نظیر تاریخی را بر وجب بدستب خاک این خطه کهن تبلور عینی می دهد در واقع پشتوانه اجرایی مطالبات سیاسی و خواستهای مشروع مردم ما است.

۳- بامیان محور آمال تمام ملیت های برادر افغانستان است، چنانکه امروز در برابر محاصره سکتاریستی باند ربانی - مسعود، مقاومت می کرد و به تمام ملیت های آزادیخواه وطن روز رهایی از ستم فاشیزم نوپای کابل را نوید می داد امروز هم به پشت گرمی بامیان است که شمال و شمالی نفس می کشند پایگاههای مقاومت ملی مردم افغانستان از «کنرها» تا «ارزگان» و «بادغیس» استحکام و دوام بی یابد. نبرد سنجاق خیر شیخ علی و دره ترکمن و دروازه های ورودین بامیان به همه نشان داد که تلاشهای مایه حانه طالبان برای فتح هزارستان و

سرازیر شدن به سمت شمال و مرکز؛ رؤیای آشفته‌ای است که خواب آرام را از آنان و هر مهاجم دیگر سلب کرده است. تهاجم وسیع و همه‌جانبه طالبان با تمام ساز و برگ‌های پیشرفته نظامی و انبوه بی‌شمار نفرات و عساکر، که تا مرز بیش از ۵ هزار نفر گذارش شده است آنقدر رنگ باخته و حقیرانه بوده است که با برجای ماندن صدها جنازه از آنان خود نیز به وحشت افتاده‌اند و غرور نظامی و روانی خود را در کام طوفان مرگ می‌بینند. مدافعان سنگرهای بامیان برخود می‌بالند که وارث برحق یک خطه تسلیم‌ناپذیر تاریخی اند چه آنکه بامیان مقاوم در طول تاریخ، با آرمان ملی مردم وطن‌گره خورده و هیچ نیرویی قادر نبوده است تا در روز پایمردی‌های سرنوشت ساز بامیان آنرا به زانو در آورد و همواره استقلال افغانستان از قلل بامیان سر برآورده است. امروز اگر کلاغان لاشخوار آهنگ مقابله با عقابان تیز چنگ «بابا» را کرده اند، فرزندان جسور این خطه و شهر را چه پروا؟ که فصل شکار آنان فرا رسیده است و با هر ضربه‌ای که بر پیکر فرسوده استبداد وارد می‌آورند شکوفه آزادی را در قلب ملیونها مرد و زن میهن زنده می‌سازند.

۴- بامیان سند اعتبار و حیثیت تاریخی مردم افغانستان است تمام سرزمین سبز فام ما یادآور پیشینه‌های پر فروغ تاریخی ما است که از آن جمله بامیان در میان افتخارات و اعتبارات ملی نه تنها مردم افغانستان بلکه خراسان بزرگ و آسیا و شرق و جهان به عظمت می‌درخشد. بامیان یکی از کانونهای بزرگ فرهنگ بشری و یکی از پایتخت‌های مهم شاهان مقتدر و نیرومند جهان است که نام آن در کنار «غزنه» و «فیروزکوه» و «بلخ» و... عروج نموده است و چه بسا پس از انحطاط غزنین بر اعتبار و موقعیت بامیان به ویژه در عصر سلطنت چهار سلطان شنسبانی در دوره تمدن اسلامی چند برابر افزوده گردیده و به شکل یکی از مراکز اصلی تمدن جهان کسب جایگاه نموده است.

بامیان مرکز علم و فرهنگ در قلب «هندوکش» و «بابا» بوده و حصارهای متین آن و هیكل‌های عظیم آن و «شهر غلغله» و «ضحاک» و بالاحصار آن نماینده دو تمدن عظیم دوره بودایی و اسلامی است که در دامن آن تجلی تاریخی یافته‌اند. و هنوز که هنوز است انعکاس جرس کاروانهای جاده جنوبی ابریشم از شیارهای بلند دامنه‌های آن به گوش می‌رسد... اینها که گفته آمد و بسیار ناگفتنی‌های دیگر که تا فصل گویش آن فرا برسد موجب شد که نام نامی «بامیان» را برترینیم و به همین نام نامه‌ای را پیش روی هموطنان خود باز بگشاییم، تا چه مقبول افتد. اینک این شما و این صفحه باز گشوده بامیان.

با احترام اداره «بامیان»

مزاری پرچمدار وحدت نیروهای ملی

کاوره بامیانی □

چیز تازه‌ای نیست، بلکه همیشه شخصیت‌های بزرگ سیاسی که در زندگی خود نقش عمده‌ای را در تحولات اجتماعی داشتند و از پشتوانه و محبوبیت وسیع مردم برخوردار بودند؛ پس از حیات، شخصیت شان از سوی آنانی که بدنبال اهداف خاصی می‌گردند، دچار تحریف قرار می‌گیرد. و با ریختن اشک تمساح گونه و اخذ روشن بعد دفاع کردن از سوی آنان تمام افتخارات شان زیر سؤال برده می‌شود.

مزاری قهرمان که در دوران مقاومت چهار ساله خود در کابل علاوه بر اینکه با ستیز خصمانه و رویاروی، و پیمان شکنی‌های آشکار فاشیستان انحصارطلب مواجه بود، در برابر نامردیها، سنگ اندازیها و دشمنیهای تبلیغاتی نهان و مرموزانه منافقان جاه طلبی که دین شان دنیای شان است و دین شان تنها در قبال شکر شان، و در جبهه نه رویاروی با او زیرا آنان هرگز مرد رویارویی نبوده‌اند؛ قرار داشت، حال نیز

در رابطه با زندگی و مبارزات شهید مزاری و اینکه کی بوده و چه کرده، پس از شهادت او تا حال بسیار سخن گفته شده است و دوستان اهل قلم ما بسهم خود طی مقالات و جزواتی نوشته‌هایی را ارائه داده‌اند و در باره ویژگیهای شخصی ویرا زندگیهای زندگی او و نقطه‌های برجسته مبارزاتی اش که الهام بخش و الگوی حرکت آینده ما می‌تواند قرار گیرد؛ تا حدودی قلم زده‌اند، که باید از کار و زحمات آنان تقدیر کرد، به همین خاطر ما در این نوشتار خواستیم تا تنها در رابطه با گوشه‌های از نقش او در بوجود آوردن وحدت ملی، هرچند ناقص و با ناگفتیهای زیادی که در حد یک مقالة کوچک است با شما دوستان، همراهان و همدردان آن رهبر شهید سخن بگوئیم.

البته قبل از همه، این مطلب را نیز باید یادآور شویم که بسیاری هم در نوشته‌ها و گفته‌های خود کوشیده‌اند، و نیز می‌کوشند تا او را شخصیتی معرفی کنند که خود می‌خواهند، نه آنچنانکه بود. و این پدیده

همانان با استفاده از محبوبیت این شخصیت بزرگ در میان مردمی که مزاری شهید را پرچمدار شرف و کرامت انسانی خود می‌دانند و همیشه خویش را در آینه دل او می‌دیدند و دردها و آرزوهای سالها تحقق نیافته خود را از زبان او می‌شنیدند؛ و با داعیه راه روی از راه او، دوستی پس از شهادت او را بهترین و برنده ترین وسیله رسیدن به امیال نا مقدس خود یافته و می‌کوشند تا شخصیت او را با آنچه که با شخصیت همیشه تضعیف شده و وابسته شان در تضاد نباشد جلوه گر سازد.

مزاری که پرچم استقلال و وحدت ملی را بدوش کشید و خود قربانی آن شد و بر خلاف تبلیغات رسانه‌های مغرض جهان اراده و منافع مردم خود را به هیچ بهایی در برابر منافع دیگران در معرض معامله قرار نداد؛ در «مروری بر زندگی» ایشان کوشیده شده تا با لحن زیرکانه «گذر» قابل قبول و پسندانه‌ای برای صاحب پسند خود بر «زندگی» ایشان نماید و داستان زندگی او را از بدو تولد تا شهادت، از خصوصیات شخصی و عقیدتی تا اجتماعی اش را بازگوید اما آنچه که بدان هیچ اشاره‌ای هم نشده است روح بلند و استقلال خواهی مزاری است، که او را به عنوان سمبل مقاومت مردم ما در برابر بی‌عدالتی، و پیشگام وحدت ملی، برای شکستن انحصار قدرت فاشیست قرار داد.

درست است که شهید مزاری با بسیاری از شخصیت‌های اسلامی، سیاسی و ملی جهان اسلام بخصوص ایران، لبنان، فلسطین، پاکستان و ... از سالهای پیش در ارتباط بود و حتی در مراحل از

مبارزات خود با آنان همگام، و نسبت به بسیاری شان بخاطر خلوص و آرمانهای بلند و عدالت طلبانه آنان لواذات خاصی هم داشت، ولی، این نمی‌رساند که وی فاقد یک خط و مشی سیاسی مستقل در مبارزات خود بوده است. اعتقاد به تدین، خلوص و مراتب علمی و مذهبی یک شخص و جریانی و ارج نهادن به مبارزات عدالت خواهی آنان و حتی استفاده از تجربیات و دست آوردهای تلخ و شیرین شان غیر از وابسته بودن به آنان است، زیرا اشخاص و جریانهای انقلابی در جوامع بشری علاوه بر اشتراک در اهداف کلی چون عدالت طلبی و ظلم ستیزی باهم، هر یک در محدوده جامعه مراحل مبارزاتی خود دارای اهداف، منافع، ضرورتها، موضع گیریها، روش، دشمنان و دوستان مخصوص هستند.

مزاری شهید همانگونه که از نظر اعتقادات دینی و مذهبی کاملاً یک انسان متعبد و دارای تقوای بسیار بالایی بود، از نظر خط و مشی سیاسی و مبارزاتی؛ بر خلاف بسیاری که پایه‌های فکری مبارزاتی شان را تحولات روز و منافع شخصی شان ترسیم می‌کند؛ در افغانستان دارای چهارچوب مبارزاتی خاص و ثابتی بود که تمام حرکات، ارتباطات، دوستیها، دشمنیها و موضع گیریهای او را تنظیم می‌کرد، که آن عبارت بود از حفظ منافع مردم و وحدت ملی. که به اعتقاد او تنها در سایه برابری اجتماعی میسر است، به همین خاطر با هر حرکت، جریان و شخصیت‌های سیاسی، اعم

از داخلی و خارجی؛ تا وقتی دست دوستی می‌داد که او را در این مسیر یاری می‌رسانید، به همین لحاظ بود که، علی‌رغم فشارهای همه‌جانبه همپیمانان داخلی و خارجی دولت منطقه‌ای

مسعود، وقتی دید او هم بدنبال

انحصار قدرت؛ و نفی حقوق

ملیتها گام نهاد و بر خلاف

عهد و پیمانی که برای

تأمین عدالت نموده بود،

خود سمبل نابرابری

شده و دشمن

خونخوار ملیت‌های

مظلوم برادر؛ در

برابری ایستاد.

چگونه نمی

ایستاد! در حالیکه اگر

دیگران حکم به کفریت

ما کردند و موجودیت ما را

نادیده گرفتند اما او عملاً کمر

به نابودی ما بست، او که خود از

تبار «سقا و ستم‌دیدگان» بود و

می‌بایست روح تشنه ستم‌دیدگان را با

مقاومت خود در برابر ظلم و نابرابری سیراب

می‌ساخت، خود به مکیدن خون شان پرداخت، و با

فروپاشاندن وحدتی که می‌رفت تا پایه‌های نظام

نوینی را که خواست دیرینه همه مردم ما بود پی

ریزد، بزرگترین خیانت نابخشودنی را به افغانستان

و آینده آن و بخصوص به مردم مظلوم خود نمود.

مزاری شهید
که برخاسته از میان
محروم‌ترین و
ستم‌دیده‌ترین این مردم
بود به امید دست یابی به
برقراری نظام عادلانه
اسلامی سالیهای پر مشقت
جهاد ضد تجاوز را با
قامت راست پشت سر
نهاد،

اگر دیگران از خارج چهارده سال جهاد را راهزنی خواندند و انقلاب پرشکوه مردم را تنها ثمره تلاش خود قلمداد کردند، او که نقش و فداکاری مردم ما را در جهاد مقدس دیده بود و جان نثاری و

سهم عظیم آنان را در برادرانداستن

انقلابی که بزرگترین و ناباورترین

پیروزی را در مبارزات ملل

آزادیخواه بار دیگر به نام

نامی غازیان دشمن کش

مردم ما در تاریخ به ثبت

رساند، و شکستن طلسم

قدرت‌مندترین و خون

آشام‌ترین ارتشی که از

هیچ معرکه‌ای پا پس

نکشیده بود؛ می‌دانست. و

میدان‌یست که، در

گشودن فصل نو از

مقاومت و خلق

پرشکوه‌ترین حماسه‌ها بر

سلسله افتخارات همیشه

جاوید تاریخ ما قیام «مردم

دره‌صوف قهرمان» و هزاران شهید

میدان هوایی بامیان و مقاومت اونی و ...

چنان ستاره‌ای است که درخشش آن را هیچ

صاحب بصیرتی نمی‌تواند نادیده انگارد.

بنا براین، اینراهم باید می‌دانست که

همه آن افتخارات و مقاومتها برای این نبوده

تا بازهم وارثان اندیشه سلسله نا مشروع

فاشیزم و انحصارگران قدرت سایه شوم سلطه ظالمانه خود را بر مردم ما بگسترانند و با ایجاد نظام قبیله‌ای و منطقه‌ای حقوق و موجودیت سایر ملیت‌های افغانستان را نادیده بگیرند، زیرا این انقلاب بر خلاف جنبش‌های ضد استعماری گذشته که تنها جنبه کفر ستیزی داشت دارای ابعاد وسیع‌تری چون ظلم ستیزی و عصیان بر نابرابری‌های اجتماعی نیز بوده است. در حقیقت این انقلاب، تراکم کینه‌های انباشته شده مردمانی بود که سالیان متمادی سوزش شلاق محرومیت و بی عدالتی نظام‌های قبیله‌ای امیران گذشته را بر جان چشیده بودند که با خشم از تجاوز ارتش سرخ درهم آمیخته شد و آتش قیام فرو خفته‌ای را شعله ور ساخت که ریشه در اعماق خواسته‌ها و آرمان‌های قربانی شده مردم ما داشت...

و مزاری شهید که برخواسته از میان محروم‌ترین و ستمدیده‌ترین این مردم بود و به امید دست یابی به برقراری نظام عادلانه اسلامی سال‌های پر مشقت جهاد ضد تجاوز را با قامت راست پشت سر نهاد، پس از آن بر خلاف مسعود تجسم عینی آرمان‌های تحقق نیافته مردم خود شد، و هنگامی که دید احزاب پیشاورنشین نه تنها حق برای مردم او قائل نشدند بلکه به نفی حضور سیاسی و مذهبی‌شان در افغانستان پرداخته گفتند: «هزاره‌ها

حق رأی ندارند آنچنانکه زنان نمی‌توانند رأی دهند» و حتی وجود شان را نادیده انگاشتند که: «آنان در افغانستان دو یا سه صد بیشتر نفوس ندارند» بد دفاع از حقوق و موجودیت شان برخاست، و این گفته‌ها را که از حلقوم خالص و سیاف بیرون جهیده است، در حقیقت زنگ خطری دانست که بار دیگر برای به بند کشیدن مردم انقلابی ما بصدا درآمد و تراژدی غمبار و قتل عام‌های وحشت‌ناک امیران فاشیست گذشته را در اذهان جلوه‌گر ساخت و خبر از باروری دوباره نطفه نامیمون فاشیزم و تکرار تاریخ فاجعه آمیز گذشته میداد. لذا برآن شد تا برای انسجام و تحرک همه نیروهای دردمند و شخصیت‌های ملی و جهادی هزاره و پیوند دوستی میان ملیت‌های محروم افغانستان برای دست یافتن به حقوق عادلانه شان پرچم دادخواهی شان رابدوش گیرد.

اوکه تا قبل از سال ۱۳۶۵ خود را وابسته به یکی از سازمان‌های جهادی در افغانستان می‌دانست و با پایبندی و اعتقاد به اندیشه حاکم برآن مسیر مبارزاتی خود را می‌پیمود پس از آن یکباره حصار تک حزبی را شکستاید و به عنوان یک شخصیت فراگیر ملی انگشت بر روی ضروری‌ترین و نادیده‌ترین واقعیت‌های اجتماعی و کهنه‌ترین زخم لاعلاج تاریخی نهاد و فریادگر خشم مقدس شان علیه نابرابری‌ها شد و زبان گویایی خواسته‌های بحق آنان که:

«هدف ما تشکیل یک حکومت اسلامی، مردمی، فراگیر و مبتنی بر عدالت اجتماعی

می خوانیم»^(۲)

در این راستا شهید مزاری با همکاری شخصیت‌های جهادی و ملی به عنوان اولین گام برای جلوگیری از هر نوع معامله خائنانه که ممکن بود نسبت به مردم ما صورت پذیرد و جهت ایجاد محوریت مستقل

ملی، «حزب» قدرتمند و مردمی «وحدت» را در قلب افغانستان (بامیان) بوجود آورد تا تنها نماینده و مرجع با صلاحیت و تصمیم‌گیرنده در رابطه با سرنوشت، حقوق و منافع مردم ما باشد، گرچه در آن زمان شورای ائتلاف با تلاشهای زیادی می‌کوشید تا این

مرجعیت را بدست گیرد و به عنوان نماینده رسمی مردم ما قلمداد گردد اما این شورا نمی‌توانست محوریت این اتحاد قرار بگیرد، زیرا:

اولاً: هیچ هماهنگی فکری و علمی بین نیروهای ائتلافی آن وجود نداشت و در مدت زمان فعالیت خود حتی موفق به حل مشکلات داخلی خود نیز نگردیده بود.

ثانیاً: شورای ائتلاف وجودش منحصر به نمایندگان

در افغانستان است، ما می‌خواهیم ستم‌های چندین قرنه بر مردم افغانستان پایان یابد و جامعه‌ای بوجود آید که در آن از تبعیض، برتری‌گری، تفاخر و افزون‌خواهی خبری نباشد و کلیه مردم افغانستان از هرقوم و

نژاد و با هر رنگ و زبان، برادرانه و برابر؛ زندگی کنند و حقوق حقه تمامی ملیت‌های افغانستان تأمین (گردد) ... خواست ما تأمین عدالت، برابری و برادری میان مردم

شهید مزاری بر خلاف سیره ناپسند جاری در میان به اصطلاح رهبران، بدانچه که بیش از همه توجه داشت و اهمیت می‌داد، لیاقت و کاردانی اشخاص بود

افغانستان است... ما حقوق ملیت‌های محروم را می‌خواهیم و از آن دفاع می‌کنیم»^(۱)

«ما طرفدار برادری میان همه ملیت‌ها هستیم، برای ملیت‌های افغانستان حقوق مساوی قائل هستیم و طبق شعاع وجودی شان سهم داشته باشند، حق خواهی برای یک ملت به معنای برادری است. ما دشمنی در داخل افغانستان بین ملیت‌ها را فاجعه

بود که عمدتاً در خارج وجود داشتند و از طرف قوماندانان و نیروهای جهادی و مردمی در داخل حمایت مؤثر نمی‌گردیدند.

ثالثاً شورای که ریاست آن حتی توان کوچک‌ترین

تصمیم که هیچ، بلکه مهر

کردن نامه رسمی خود را

نداشت و بخاطر آن

می‌بایست از هفت خوان

رستم می‌گذشت و مدتها

جهت کسب شرف یابی در

پشت دروازه‌های بسته

تلخی انتظار را می‌چشید و...

شهید مزاری بر خلاف

سیره ناپسند جاری در میان

به اصطلاح رهبران، بدانچه

که بیش از همه توجه داشت

و اهمیت می‌داد، لیاقت و

کاردانی اشخاص و میزان

خلوص آنها به وحدت و

منافع مردم بود. بدین

لحاظ او به شخصیت‌های

جهادی به عنوان بازوان

پرتوان مردم خویش

می‌نگریست که باید به

دفاع از ناموس و شرف آنان

در برابر یورشهای بی‌رحمانه فاشیست بااستند و

سنگر مقاومت دفاع از مردم خود را به هیچ قیمتی در

معرض فروش قرار ندهند. به همین خاطر بود که با

تاثیر و تأسف زیادی از عباس پایدار که اغفال شده و

کشته گردیده بود نام برد، زیرا او می‌توانست در

سنگر دفاع از حیثیت مردم خود باشد و در راه بازیابی

کرامت انسانی خرده‌گام بردارد، و از قنبرلنگ با اندوه

یاد نمود که: چون

در گذشته از مردم

خود دفاع کرده بود

لذا به آن جرم نوکر

فاشیست او را

زندانی نموده

است.

از مردانگی

شهامت و مردم

دوستی داکتر

صادق مدبر سخن

گفت که بادرک

ماهیت پلید

فاشیست مسعود و

روشن شدن

«عموزادگی سیاف

و جاوید» و

«همخونی خالص و

محسنی» که گفته

بود «محسنی از

ماست» و آشکار

گردیدن دشمنی آنان با مردمش بدفاع صادقانه از

حیثیت پامال شده مردم خود پرداخت. و به رشادت و

دلاوری اباذر شهید که خشم اباذر گونه‌اش ریشه بر

**این چنین بود که،
مزاری نه تنها در قلب
هزاره‌ها بلکه در دل
همه ملیتهای ستمدیده و
هر انسان آزاده روشن
دل، جای گرفت و به
عنوان پرچم دار صادق و
فریادگر راستین
خواسته‌های بحق آنان و
محور محکم و استوار
وحدت نیروهای
پرومند و متفکر ملی قرار گرفت**

اندام خصم پیمان شکن می انداخت، و به امانت داری «حاج امینی»، آن قهرمان بیدار دلی که به هیچ بهایی امانت بزرگ مسئولیت مردم خود را از دوش نهاد و با همت بلند خود به پاسداری از آن پرداخت، و به غرور بلند و تسلیم ناپذیر «جنرال اکبر قاسمی» قهرمان و دشمن شکنی و تیزهوشی او در صحنه های خونین دفاع از مردمش و به تدین و مردم داری و تعهد «علیار» مجاهد و به پایبندی و ایمان خالصانه او به آرمانهای بحق مردمش و آرمانخواهی و دوراندیشی و تلاش خالصانه شهید حجة الاسلام ابراهیمی بیدار دل. به فداکاری و ایثار شهید احمدی صف شکن، و خلاصه به عزم، اراده و استواری همه قوماندانان و سربازان سلحشور؛ سر تعظیم فرود می آورد و هریک را حصار بلند و تسخیر ناپذیر مردم ما در برابر جنگ طلیه ها و قتل عامهای فاشیست انحصارجوی می دانست و ...

نیز، به همه شخصیت های ملی، فکری و سیاسی ما که فکر می کرد می توانند با درایت و کار آزمودگی خویش در صحنه های عملی و اداری توانایی سیاسی و تشکیلاتی مردم ما را برای آنانیکه در طول تاریخ عنوان بالاتر از «جوالی» برای ما قایل نبودند به نمایش گزارند؛ موقعیت داده علی رغم اینکه با مخالفت های تنگ نظرانه و منفعت جوینانه آنانیکه با کسب، یک دو عنوان چشم گیر بی محتوا، مسئولیت های محدودی را که به زور زد و بندها، بدان مفتخر شده بودند به لجن کشیده و رسوایی بی کفایتی و طمع کاری شان مایه ننگ بر دامن مردم ما بوده است؛ مواجه شد. تا جایی که مزاری شهید را متهم به تنگ

نظری، استبداد رأی، دوستی و همدستی با کمونیست های مرتد و ... کردند، آنهم در زمانی که چشمها از هرسوی در پی کوچکترین لرزش و بی لیاقتی ما در آن هنگام دوخته شده بود تا با بیافتن جزئی ترین بهانه ای حکم به بی کفایتی ما یا تمسک به ضرب المثل ظالمانه و مغرضانه خود که «هزاره وقتی پادشاه شود سک را نعل می کند» نمایند و به حذف موجودیت سیاسی ما مشروعیت بخشند،

لذا، مزاری شهید به تجربیات و کار آزمودگی جنرال خدایداد ارج نهاد و مسئولیت بزرگ وزارت امنیت ملی را به او واگذار کرد هرچند که او شایستگی و تعهد لازم را از خود نشان نداد و به لحاظ سابقه طولانی کاری و مدیریت محترم سرایی، او را به سمت وزیر تجارت منصوب ساخت، و به همان ملاحظات انجینر یعقوب لعلی را به وزارت معادن و صنایع و انجینر سید اسحاق گوهری را به وزارت احیاء و انکشاف دهات مقرر نمود و در ملاقاتی که پس از این تعیینات با آنان داشت، «با اشاره به شرایط خطیر و حساس، اعتماد مردم و حزب وحدت اسلامی به وزرا را بزرگترین پشتوانه برای آنان دانسته و اظهار امیدواری نمود که آنان بتوانند در برابر امانت هایی که به آنها سپرده شده، انتظارات بجا و به حق مردم خویش را برآورده ساخته و مصدر خیر و خدمت صادقانه بر آنها گردند، در پایان این دیدار هریک از وزرای یاد شد، تعهد سپردند که با تمام توان در خدمت مردم خویش بوده ...»^(۳)

اهمیت دادن به لیاقت و کارایی توأم با صداقت و تعهد افراد از جمله ویژگی های

برازنده رهبر شهید بود که توانست در سایه آن همه نیروهای ملی را که دارای اندیشه و مفکوره‌های مختلفی بودند در راستای منافع و آرمانهای بحق مردم و ایجاد وحدت ملی برای تامین صلح و امنیت و برقراری نظام عادلانه و زدودن برتری خواهی‌های قومی؛ گرد آورد. به همین خاطر بود که در برابر تکفیرهای نامردانه انحصار طلبان از محترم ستر جنرال دوستم که اراده و آرمانهای ملیت محروم ازبک در وجود او تجسم یافته، ایستاد و برای مشروعیت بخشیدن جنبش مردم او علیه آنان بانگ برآورد که: «آنها دارای نیروی منظم هستند و در پیروزی مجاهدین در کابل نقش تعیین کننده‌ای داشتند و طبیعی است که جایگاه خاصی در افغانستان داشته باشند، هم اکنون در هشت ولایت شمال و یک سوم افغانستان نیرو دارند که اگر اینها نا دیده گرفته شود، واقعیتها نادیده گرفته شده است»^(۴)

و به پاس صداقت او نسبت به تعهداتش خطاب به تنگ نظران منفعت جوی که جهان بینی تنگ شان به وسعت دل مردار و هوسودشان است، گفت: «از این دوستان بایست پرسیم که آیا سیاف اگر حاکم می‌شد، زندگی مرفهی را برای تان بوجود می‌آورد؟! نیروهای شمال که دین خود را به مردم و انقلاب ادا کردند، و در حالیکه تمام رسانه‌های بین‌المللی و سیاستمداران و حتی خود مجاهدین به این نتیجه

رسیده بودند که راه نظامی دیگر نقش ندارد و باید راه سیاسی جستجو کرد و حکومت بی‌طرف را قبول کرد، آنها آمدند و حکومت را سرنگون کردند، حال آنها نیروهای مارکیست شده‌اند و آقای سیاف که شش تا جنگ را سرما تحمیل کرد، اسلامی شده اند!!»^(۵)

و در ملاقات با رهبر هزاره‌های اسماعلیه محترم سید منصور نادری که در طول تاریخ سیاه کشور ما علاوه بر اینکه به جرم هزاره بودن، در محرومیت با سایر ملیتها شریک بودند، چوب تکفیر همدردان جاهل خود را نیز می‌خوردند، اظهار داشت: ما می‌خواهیم بعد از این هزاره گفتن در این اجتماع ننگ نباشد.

این چنین بود که، مزاری نه تنها در قلب هزاره‌ها بلکه در دل همه ملیتهای ستمدیده و هر انسان آزاده روشن دل، جای گرفت و به عنوان پرچم دار صادق و فریادگر راستین خواسته‌های بحق آنان و محور محکم و استوار وحدت نیروهای برومند و متفکر ملی و اسلامی ما قرار گرفت که امیداوریم رهبری فعلی حزب وحدت جناب آقای خلیلی آرمانهای بلند و ملکوتی آن رهبر شهید را با دنباله روی از رسم و راه او تحقق بخشند.

(۱) مصاحبه رهبر شهید با آژانس خبری ایتالیا - خبرنامه وحدت شماره ۷۳.

(۲) از سخنان رهبر شهید در مقاله برادر ارجمند علیزاده مندرج در «کتاب مزاری اسوه شجاعت...».

(۳) هفته‌نامه وحدت، شماره ۶۷.

(۴) روزنامه رسالت ۲۸/۶/۱۳۷۱.

(۵) سخنرانی رهبر شهید - در کابل ۱۶/۱/۱۳۷۱.

ناسیونالیسم

○ دین محمد دبیرنگی

اختلاف بر انگیز و ضد ارزشهای مذهبی مطرح شده و هیچ کس به حلی منطقی آن نپرداخته اند. این را باید بدانیم که طرح منطقی مسائل «ناسیونالیسم» نه تنها با وحدت و استحكام مذهبی و ملی منافات ندارد بلکه بحث عاقلانه همچو مسائل ما را به اصولی ترین وحدت و تفاهم ملی و مذهبی می رساند. چون وحدت در جامعه بشری گذر از هویت ملی و قومی نیست وبالخصوص وحدت در جامعه اسلامی حل کردن اصولی مسائل ملی و قومی است از نظر اسلام طرح هویت ملی و هویت قومی،

بنا بر شواهد تاریخی، از بدوی پیرویش بشر در کوره زمین، اکثر جنگها و کشمکشهای فرزندان آدم سر کسب «آزادی و استقلال» بوده و هر زمانکه «آزادی و استقلال» جمعی و قومی در معرض تجاوز قرار می گرفته، دسته ای از مردمانیکه هم وطن، نژاد، عقیده، منافع، تاریخ، زبان، و... بوده برای حفظ و اعاده آزادی و استقلال از ایثار مال و جان خود دریغ نمی کرده و تا حالا هم دریغ نمی کنند که امروزه برای همین مدافعین خاک، خون، فرهنگ و عقیده «ناسیونالیسم» می گویند، که متأسفانه در جامعه ای ما این بحث به صورت

زبانی و منطوقی که صبغه خدای داشته باشد هیچ مانعی ندارد

جهت وحدت و تفاهم ملی مسائل «ناسیونالیسم» را باید عمیقاً بررسی کرد و مفاهیم آن را به شرح زیر ارزیابی نمود.

۱- معنای ناسیونالیسم.

۲- ناسیونالیسم مثبت.

۳- ناسیونالیسم منفی.

۴- سطح و مراد ناسیونالیسم.

۵- ظهور و تحولات ناسیونالیسم.

۶- تأثیر پدیده ناسیونالیسم.

۷- عوامل مؤثر در ناسیونالیسم.

۱- معنای ناسیونالیسم: «ناسیونالیسم» یا ملی گرای که از لغت «نات یون» بمعنی ملت از زبان فرانسه گرفته شده نخستین بار در قرن هجدهم در فرانسه مصطلح شده و مفهوم آن تأکید بر مصالح و منافع ملی و دفاع از حقوق و منافع یک ملت در برابر تهاجم و تجاوزات احتمالی ملتها و ملیت های دیگر است.^(۱) روی این جهت اگر قوم استعمارگری جهت استیلای خود به ملت تجاوز کند و منافع و آزادی آن ملت را به خطر اندازد ملت ها و اقوام

مشترک المنافع به صورت جنبش رهای بخش در آمده از استقلال و منافع خود دفاع می کنند و به همین خاطر است که «در تاریخ اندیشه سیاسی اصطلاح «ناسیونالیسم» به جنبشی اطلاق می گردد که از استقلال و آزادی ملی در برابر متجاوز بیگانه حمایت می کند»^(۲) و نمیگذارد که بیگانگان ساختمان ملی شان را تخریب نموده بر عواطف و احساسات مردمشان حکومت کند.

«ناسیونالیسم طرز تفکری است که بوسیلهی آن هر فردی حد اعلای وفاداری خود را به آرمان های مشترک اجتماعی احساس می کند و موجب همبستگی عمیق عاطفی در روابط اجتماعی می گردد»^(۳) همین طور ناسیونالیسم را از نظر لغوی به اصالت ملت، علاقه داشتن به ملت و یا میهن دوستی نیز ترجمه کرده است و قتی که می بینیم در تمام تعریفهای «ناسیونالیسم» ملت به کار گرفته شده است بدنیست که جهت روشن شدن بحث معنای کلمه ملت را نیز بدانیم «ملت کلمه عربی است و به معنای راه، کیش و روش استعمال شده است یعنی از نظر قرآن در یک مجموعه فکری و علمی روشن که مردم باید طبق

آن عمل کنند ملت نامیده می‌شود^(۴) و لازم نیست که این راه برحق باشد بلکه به مطلق کیش و راه استعمال می‌گردد، بن ترضی عنک الیهود ولا النصراری حتی تنبع ملتهم: یهود و نصارا هرگز از تو راضی نمی‌شوند مگر وقتی که از کیش آنان پیروی کنی کیشی که خودشان پیروی از هوای و هوسشان تراشیده و با آراء خود درست کرده اند و دیگر در آیه ۱۳۰ سوره بقره آمده است و من یرغب عن ملة ابراهیم ... چه کسی جز افراد سفیه و نادان از آئین ابراهیم «با آن پاکی و درخشندگی» روی گردان خواهد شد؟ از این آیات دریافت می‌گردد که ملت به مطلق راه و کش استعمال می‌گردد و صد سال قبل مسلمانان از ملت همان مکتب و شریعت را می‌فهمیدند وقتی گفته می‌شود: ملت ابراهیم، ملت حنیف ملت اسلام به معنای دین و شریعت است، شاید هم به اعتبار نسبیتی که شخصی در دین یا معبود خود پیدا می‌کند این را ملت گفته‌اند، مثل کتب ملل و نجل یعنی کتب دین‌ها و باورها.

در گذشته حتی در کشورهای غیر عربی مسلمان وقت ملت می‌گفتند دین و شریعت مرا دو مقصدشان بودند؛ اکنون در اصطلاح امروز

فارسی این کلمه بکلی مفهوم مغایری با مفهوم اصلی خود پیدا کرده است: «ملت به معنی تابعیت بکار رود و آن رابطه است سیاسی که فردی را به دولتی مرتبط می‌سازد بطوری که حقوق و تکالیف اصلی وی از همین رابطه ناشی می‌شود^(۵)» «کلمه ملت به یک واحد اجتماعی گفته می‌شود که دارای سابقه تاریخی واحد و قانون و حکومت واحد و احیاناً آمال و آرمان‌های مشترک و واحد می‌باشند^(۳)» و قتیکه ملت می‌گویند مردمی که بستگیهای جنید دارند و منشأی بستگیها هستند برای آن ملت می‌گویند و در تعریف ملت گفته شده ملت عبارت از گروهی مردم است که روی قلمرو مشخص مستقر شده و تشکیل جامعه سیاسی را می‌دهند و علایم مشخصه آنها، آگاهی بر وحدت و اداره شان در زندگی با یکدیگر است و ملت شخص حقوقی است که مجموعه افراد تشکیل دهنده آن برخوردار از حقوق عینی حاکمیت ملی می‌باشد^(۴) و کلیه قدرتها را به نمایندگان خود تفویض می‌کند و این مجموعه از افراد و انسانهای هم سو که در یک سرزمین مشترک زندگی می‌کنند، و زبان مشترک، نژاد مشترک، مذهب آداب و رسوم

مشترک آنها را به هم پیوند می‌دهد؛ بران ملت گفته می‌شود.

درجای دیگر ملت به این صورت تعریف شده است:

ملت اجتماعی است که تاریخ، خاطرات و فرهنگ

ملی و وضع اقتصادی مشترک دارند و ملت هم

وقتی بوجود می‌آید که مردم خود آگاهی به این

معنا پیدا کنند که می‌توانند قانون گذار باشند و

تدبیر امور را خود به عهده‌گیرند و خود حکومت

کنند. از این جاست که گفته‌اند: «ناسیونالیسم یا

ملت باوری، نوع آگاهی جمعی است یعنی آگاهی

به تعلقات ملت این آگاهی را آگاهی ملی می‌خوانند

آگاهی ملی اغلب پدید آورنده حس وفاداری و شور

و دلبستگی افراد به عناصر تشکیل دهنده ملت:

نژاد، زبان، سنتها و عاداتها، ارزشهای اجتماعی و

اخلاقی و بطور کلی فرهنگی است.» ملت و

ناسیونالیسم به هر معنی باشد کار نداریم و

«احساسات ملی تا آنجای که جنبه مثبت داشته

باشد و نتیجه‌اش خدمت به هموطنان باشد قابل

توجه است»

تاریخ گذشتگان روشن می‌سازد که سعادت و

خوشبختی یک ملت هنگامی میسر است و دارای

نظام شایسته و وظیفه شناس و قدرت مند می‌گردد،

که از خصائص مشترک فرهنگی همه تیره‌های

قومی آن ملت پدید آمده و متکی به آن عنعنات

باشد و علاوه برآن همواره حفظ ارتباط صحیح

منطقی و معقول بینی اقوام و نژادهای مختلف که

زیر پوشش ملیتی گیرد آمده‌اند برقرار گردد. و

این خوبترین شکل ناسیونالیسم است. اگر جامعه

به این صورت شکل نگیرد جامعه متزلزل و

ناپایدار خواهد بود.

اگر جامعه روی پایه‌های ناسیونالیسم، که تأکید و

توجه اصلی به مفاخر قومی و نازیدن به نژاد و

نسب بررسی به صورت جاهلانه اش بنا شده

باشد منحنی ترین صورت ناسیونالیسم است که

بازیچه قدرت‌های برون مرزی، دشمنان و رقیب

قرار می‌گیرد.

از معنای ناسیونالیسم و ملت دانسته شد که به

دو معنا می‌آید: مثبت و منفی هرکدام این دو نوع به

چند دسته تقسیم می‌گردد:

ناسیونالیسم مثبت

۱-۲ ناسیونالیسم مثبت حاکمیت را از آن ملت

میداند و میخواهد، مردم خود حکومت کند و به

حاکمیت غیر گردن ننهد و تلاش بی وقفه ی ناسیونالیسم مثبت این است که قدرت مندترین نیروی عاطفی و ملی توده‌های مردم را بر ضد استعمار خارجی و استعمار داخلی تحریک کند، تا بتواند فرد فرد جامعه را در برابر خواسته‌های انسانی و ملی شان: آزادی رفاه عامه و وضع قانون و پاسداری از آن مسئول گرداند. این نوع ناسیونالیسم ضد استعماری رفته، رفته، به صورت نهضت ملی در آمده موجب رهایی یک ملت و قوم می‌شود. اینجاست که ما می‌گوییم کسانی که مغرضانه فکر نمی‌کنند و صادقانه معضلات اجتماعی و ملی خودشان را به صورت درست و منطقی حل می‌کنند و به عواطف و احساسات فطری مردم جواب انسانی و مثبت می‌گویند: بین اسلام و ناسیونالیسم مثبت تعارضی نمی‌بینند، به خاطریکه اسلام راستین طرف دار بهبود و ترقی جامعه است و ضد استعمار و استبداد و بهره‌کشی انسانها می‌باشد و ناسیونالیسم هم ضد استعمار و طبقات می‌باشد و همان طور که استعمار ضد اسلام و ناسیونالیسم است و این دو پدیده را نفوذ ناپذیر می‌داند و این دو پدیده هم با تکیه به روان

اقوام نفوذناپذیر و ضد استعمار است.

در طول تاریخ «ناسیونالیسم (مثبت) به صورت نهضت ملی ضد استعماری و با شعار دفاع از وطن و استقلال ملی ظاهر شده^(۷)» و هرگز در مقابل استعمار و بیگانگان تسلیم نشده است روی این جهت استعمارگران، مزدوران خود را بیشتر از کسانی انتخاب می‌کرده که غرور ملی و پشتوانه مردمی نداشته باشند و از آن طرف هم کسانی که پشتوانه ملی ندارند به خاطر غلط کاری‌های خود مردم را با خود بدبین احساس می‌کنند. - این قماش آدم‌ها همواره دنبال پشتوانه خارجی می‌گردند «جمعیت‌های که دارای افکار غیر ملی هستند چون همیشه احساس می‌کنند که در برابر افکار باطن مردم محکوم می‌باشند، هموار برای خود پشتیبانان خارجی جستجو می‌کنند تا بزور آنها بتوانند در برابر مقاومت طبیعی ملت ایستادگی کنند و تداوم سلطه خود را چند روزی طولانی‌تر نمایند و به خاطر سوی استفاده قدرت‌های بیگانه این طور افراد را تقویت می‌کنند چون نظامیهای دست نشانده جهان بر بنیادهای

غیر مکتبی و ملی استوارند^(۸) تمام خیانت‌های که به حق مردم مظلوم ما شده است از دست همین عناصر بی‌ریشه و غیر ملی و مذهبی صورت گرفته است شما از شکست قیام قهرمانانه مردم ارزگان تا دستگیری رهبر قیام آن سامان «سردار محمد عظیم بیک» و تا عمامه انداختن به گردن رهبر قیام هزارستان «ابراهیم خان گاوسوار» و تا شکست نهضت حق خواهی غرب کابل و شهادت رهبران آن نهضت و به ویژه رهبر شهید و تاراج افشار و قتل عام مردم مان در نقطه، نقطه هزارستان وقتی مطالعه کنیم در می‌یابیم که از دست همین عناصر بی‌ریشه و بی‌هویت بوده است.

۲-۲ ناسیونالیسم مثبت ترکیب کننده است و به عنوان بزرگترین عامل همبستگی و پیوند دهنده توده‌های مردم و ایجاد وحدت ملی بکار گرفته می‌شود و توده‌های پراکنده و نا آگاه را علیه متجاوزان خارجی و سودپرستان داخلی بسیج کرده، آگاهی می‌بخشد که تا از منافع دست رفته ملت و مکتبش دفاع کنند و یا ملتی که به دسیسه استعمار از هم پاشیده به آزادی و استقلال شان

ضربه وارد شده است در یک جا باهم جمع و ترکیب می‌کند، که آن ملت در زیر سایه فرهنگ و عنعنات خود زندگی کنند «استقلال معنی و مفهومی جز آن ندارد که یک ملت بتواند در قالب فرهنگی ویژه خود زندگانی کنند و از این رهگذر است که سیاست فرهنگی رکن بزرگ سیاست ملی را پدید می‌آورد.^(۹)» از این جا متوجه می‌شویم که ملت به خاطر حوادث و جنگ‌های نابرابر به ده‌ها کشور پراکنده و مهاجر شده باشند و ارتباط فرهنگی، هنری و اجتماعی شان را قطع نکرده باشند این ملت، رفته رفته در یک مکان جمع می‌شوند و هویت ملی و مکتبی خود را به دست آورده، به زندگی با نشاط شان ادامه می‌دهند به خاطریکه فرهنگ حاصل ارتباط معنوی است میان افراد یک نژاد و قوم روی این اصل «اگر جمعیت خارجی بکشوری وارد شوند در صورتیکه آن از لحاظ خصوصیات فرهنگی و تمدنی قوی نباشد جریان جمعیت اصلی به سود جمعیت مهاجر تمام خواهد شد و برعکس اگر کشوری بهر دلیل بکشورهای دیگر مهاجر بفرستد در صورتیکه نیرومند و توانا باشد پیوند مهاجران را با قطب

اصلی محفوظ میدارد و از این رهگذر بر فضایی قدرت خود می‌افزاید و اگر توانائی سیاسی لازم را نداشته باشد پیوندش با گروه‌های بیرون از مرز بریده می‌شود و این گروه‌ها بتدریج در جمعیت‌های دیگر منحل خواهند شد^(۹) و این را مردم فداکار ما باید بدانند همانگونه که دین در وحدت جامعه تأثیر دارد یگانگی نژاد، زبان، آداب و رسوم مشترک نیز از عوامل مؤثر در همبستگی ملی^{۱۰} به خاطریکه ناسیونالیسم از عواطف نشأت گرفته است و همین عواطف است که بزرگترین گرفتاری‌های یک اجتماع را حل می‌کند و دیگر «ناسیونالیسم در استقلال و آزادی» یک قوم در مقابل استعمار اهمیت ویژه‌ای دارد همانگونه که در انقلاب الجزائر تکیه بر ملیت به عنوان یک انگیزه و وسیله در مقابل استعمار فرانسه کارائی چشمگیری داشت؛ چون هدف فرانسه این بود که مردم الجزائر را از سه جهت: زبان، مذهب و میهن مسخ نماید و در نهایت الجزائر را جزئی از خاک فرانسه قلمداد کند از اینرو مردم الجزائر درست عناصر سه گانه را شعار خود ساختند و اعلام نمودند که الجزائر وطننا، الاسلام دیننا والعربی

لساننا» ما باید به خاطر وحدت و برابری در جامعه، فرهنگ خودمان را زنده کنیم و این را باید بدانیم که تا فرهنگ یک قوم زنده نشود آن قوم و جامعه به سعادت و خوشبختی نمی‌رسد به خاطریکه فرهنگ از تمام عنعنات مهم‌تر است و چون «عنصر فرهنگ ملی هم از سرزمین و هم از جمعیت آسیب‌پذیرتر است سرزمین‌هائیکه بر اثر برخوردها و رویدادهای نظامی و سیاسی دستخوش تجزیه می‌شوند اگر عنصر فرهنگ ملی خلل وارد نیاید بعبارت ساده‌تر اگر ملت تجزیه شده موجودیت خود را فراموش نکند دیر یا زود کوششهای آن ملت وحدت و یگانگیش را تأمین خواهد کرد، عنصر جمعیت در صورت دچار آسیب می‌شود که قبلاً عنصر فرهنگ دچار تزلزل و تجزیه شده باشد^(۱۱) (ادامه دارد)

- (۱) - فرهنگ جدید سیاسی: محمود مهرداد.
- (۲) ریشه سیاسی در اسلام معاصر: حمید عنایت ص ۱۹۸.
- (۳) حاکمیت ملی و استقلال: دکتر اردکانی ص
- (۴) خدمات متقابل: شهید مطهری ص ۵۴.
- (۵) دهخدا: فرهنگ.
- (۶) خدمات متقابل ص ۵۷.
- (۷) غارت آفریقا: ولتر ص ۲۳.
- (۸) ناسیونالیسم و حاکمیت ص ۹۲.
- (۹) ناسیونالیسم چون یک علم: اکثر محمد رضا علی.
- (۱۰) ناسیونالیسم چون یک علم: دکتر محمد رضا ناملی.
- (۱۱) همان مدرک ص ۷۰.
- (۱۲) ناسیونالیسم چون یک علم: ص ۹۵ دکتر عامر.

جنگ

سرنوشت

«رهین سرخوردی»

طالبان با هیاهوی زیاد در غزنی و وردک رسیده بود، تا آنزمان دولت ربانی و مسعود بخیال خودشان از وجود طالبان و پیشروی های آنان به نفع خود استفاده می کردند یا حداقل این تصور را داشتند که نیروهای مخالف توسط آنان منهدم خواهند شد.

نخستین شخصیتی که از مرام و مقاصد اصلی طالبان حرف زد و به همه هوشدار داد، رهبر شهید (رح) بود که بعد از آن آقای حکمتیار از مقاصد غرب و طرح های سفارات انگلیس در پاکستان برای تشکیل گروه طالبان پرده برداشت؛ اما نیروهایش در میدان شهر و هرجای دیگر پشت سرهم به طالبان پیوستند. مرکزیت حزب اسلامی از چهار آسیاب در سر راه طالبان عقب نشینی کرد تا سر از سروبی در آوردند که بقول آقای حکمتیار: نخواستند درگیر یک جنگ بی هوته شوند تا خون قوم نریزند!

با محاصره کابل، دو دشمن بهمرسیده به یک توافق استراتژیک پشت پرده نایل آمدند. اکنون فاشیزم قندهار و پنجشیر بنا به ماهیت و خصیلت

گروه طالبان که از بدوی ظهور، پیشروی و فتوحات پی در پی خود را از اسپین بولدک مرز پاکستان و افغانستان آغاز کرده بود، آرام آرام بطرف قندهار سرازیر شده، طومار گروپ ها و گروه های حاکم در منطقه را درهم پیچید.

طالبان با مضمحل کردن نیروهای «سرکاتب» و وعده و وعید به «ملانقیب»، سر هردورا در توبه پشتونوالی جدید قندهار که میراث دار گهن هوتکی و درانی بوده است، فرو گذاشتند؛ تا به این آرمان بر باد رفته پشتونخواهان وطن جان و امید بخشند که چرا در کشاکش امروز افغانستان، بامیان - کابل و مزار مراکز قدرت و تصمیم باشند و قندهار فرو رفته در خواب ضعف و انزوا؟

در حالیکه پشتونیزم نقابدار قندهار پایه های خود را مستحکم می کرد، با مرکز قرار دادن این شهر، بسوی هلمند و غزنی پیشروی نمود. در هیچیک از مناطق پشتون نشین با کدام مقاومت جدی از طرف هیچیک از گروه های حاکم منطقه قرار نگرفت.

ضد انسانی خود، این وجه مشترک را برای درهم کوبیدن جبهه عدالت خواهی و مستقل داشتند تا اول جبهه دفاع از عدالت را بردارند.

بخصوص که خواست استعماری اربابان خارجی هر دوی شان نیز این بود که این سنگر ملی و متکی به حق و عدالت به پای منافع و مطامع آنان قربانی گردد. این سنگر مستقل عدالت و آزادی که در متن مردم خود نگین شده بود بطور همه جانبه مورد هجوم وحشیانه و متعصبانه طالبان و دولت کابل قرار گرفتند. رژیم کابل که سه سال در بر ابر مقاومت غرب کابل زبون و درمانده بود، اکنون با همدستی طالبان از چند سو به غرب شهر حمله ور شدند.

جبهه عدالت با مظلومیت همیشگی عدالت به مسلخ عشق و حقیقت پیوند خورد، عاشورای سرور آزادگان در تمامی ابعادش یکبار دیگر در کابل بوقوع پیوست. دژخیمان پیروز جشن پیروزی گرفتند، این اولین و آخرین اتحاد اعلام نشده بین طالبان و رژیم کابل بود.

طالبان با به شهادت رساندن رهبر شهید در اسارت، برای نخستین بار ماهیت ضد انسانی و فاشیستی خود را ثابت کردند.

پرچم خونین عدالت خواهی رهبر شهید این بار در متن مردم آزاده افغانستان بدست توانای وارثان برومندش در قلب کشور در بامیان باستان به اهتزاز درآمد؛ اما فاشیزم تازه بدوران رسیده که بخيال خود دیگر مردم هزاره را برده و سرباز دربار فاشیستی خود بحساب می آورد و موفقیت های آینده خود را در استخدام مردم ما در جنگهای

قدرت شان می دیدند، دیوانه وار برای نابودی کامل جبهه عدالت و آزادی تا بامیان تاختند و برای آخرین بار شکست خورده و مأیوس، عبرت گرفته بدروازه های کابل برگشتند.

پشتونیزم قندهار با شعارها و طرفندهای: حاکمیت خدا بر زمین و ادعای لشکر خدای بودن، سیل اسا به طرف جنوب غرب کشور پیشرفتند. پس از اندک مقاومت در لشکرگاه و گرشک، طالبان برای تسخیر هرات (پایگاه و مرکز دوم قدرت دولت کابل) به شیندن رسیدند.

مرد شماره دوم نظامی جمعیت، اسماعیل خان که خود را امیر حوزات جنوب غرب می خواند، بدون کوچکترین مقاومتی گریخت. علت سقوط هرات هرچه باشد، قدر مسلم اینست که همه دیدند و شنیدند که امارت هرات! با حقارت تمام فرو ریخت و حیرت آورتر اینکه امیر آن همراه با سپاه وحشم مرؤها را در نور دید و فاتحانه! وارد مشهد شد!

فاشیزم نقابدار قندهار روز بروز عرصه را به رژیم سکتاریستی و ملیتارستی کابل تنگ تر کرد تا طبق ادعاها: به کمک نظامیان پاکستان، شرق افغانستان هم بدست طالبان افتاد. بدینگونه شورای ننگرهار که هر روز شورای هم آهنگی نزدیکتر می شد، مورد خشم همسایه طراح، طماع و گستاخ خود قرار گرفت.

طالبان با تسخیر جلال آباد بازم در ظرف ۲۴ ساعت از سروبی تا کابل یکسره پیشروی کردند. سقوط کابل آنهم با آن وضع فلاکت بار انظاره چیان آن، آخرین ضربه به حاکمیت رژیم پوشالی کابل بود.

ضمن اینکه خود نشاندهنده اینست که اداره تازه بدوران رسیده کابل تا چه حد میانخالی و پوسیده بود و اینکه ابلهانه تا سرحد سقوط، مرگ خود را خود با اعمال غلط خود فراهم کردند. و این همه نشان دهنده آن بود که آنان تا چه حد اشتباهات جبران ناپذیری را مرتکب شده بودند.

سقوط کابل چنان سریع بود که حتی بر خلاف تصور و باور مهاجمان، چند ساعتی مقاومت نشده، پایان یافت. مدعیان زمامدار و شیران شمالی! به سوراخهای پنجشیر و طالقان خزیدند. با سقوط اداره کابل مردم مظلوم تاجیک در شمال کابل تحت فشار جنگ و تعصب طالبان قرار گرفتند.

سردامداران شکست خورده کابل بار دیگر بدامان عزت و غیرت مردم ما و جبهه متحد عدالت خواه افغانستان پناه آوردند. حسب ضرورت‌های خاص شرایط موجوده کشور و طرحهای آنروز رهبر شهید استاد مزاری (رح)، بار دیگر نماینده مردم ما آنان را مورد ملاطفت قرار دادند و شورای عالی دفاع از کشور را بنیان نهادند که ثمره آن تصفیه طالبان از مناطق شمالی بود تا دروازه‌های شهر کابل.

ماه گذشته طالبان بار دیگر به پیشروی در شمال کابل پرداختند، علت آن عدم هم آهنگی نیروهای شورای عالی دفاع و مسایل دیگر ذکر شده است. بهرحال در آخرین تهاجم، طالبان خود را به دروازه‌های پنجشیر و سالنگ رساندند. مسعود بار دیگر دم به تلک قرار گرفت، و در همین حال به عوامل خود فهماند تا به هر طریقی می‌شود طالبان را با نیروهای حزب وحدت اسلامی در خود

هزارستان و مرزهای آن روبرو سازند. هدف آن بود که سرانجام جنگ جدی و سرنوشت ساز باید شروع شود تا هم برای مسعود فرصت نفس کشیدن و شانس زندگی ایجاد گردد و هم طالبان با جنگ در مرکز کشور «با هزاره‌ها» مسلماً بازوال و شکست تدریجی خود روبرو گردد.

این بود که نیروهای مسعود و عوامل بومی آن در دره غوربند با استقرار مواضع دور دست قوای حزب وحدت اسلامی در پل متک، باغ افغان و سیاه گرد مخالفت کردند و به آنان قول دادند تا این مواضع را خود حفظ کنند به شرطی که نیروهای حزب وحدت عقب برگردند.

با عقب نشینی قوای حزب وحدت از آن مناطق تا شیخ علی، نیروهای مسعود و عوامل آن خیانت کرده، یکسره مواضع متذکره را رها نمودند، اکثراً یا تسلیم طالبان شدند و یا تا نزدیکی‌های قوای حزب وحدت عقب نشستند. بهرحال منظور این بوده که قوای حزب وحدت در مرز هزارستان با طالبان رودررو قرار گیرند و جنگ در مناطق اصلی خود حزب وحدت اسلامی (هزاره‌جات) آغاز شوند.

از طرف دیگر طالبان هم خوب می‌دانند که جنگ مستقیم با هزاره‌ها، جنگ تعیین کننده در افغانستان و برای آنان بسیار خطرناک است. تاکنون طالبان حتی المقدور از جنگ مستقیم با حزب وحدت (هزاره‌ها) پرهیز کرده به این امید که اگر بتوانند شمال کشور را فتح کنند، هزارستان خود بخود در محاصره کامل آنان قرار می‌گیرند و سرانجام بدون جنگ، شاید راه حل دلخواه را بدست آورند. طالبان

ما هیچگاه شکست نخورده‌ایم و مردم ما هرگز شکست نمی‌خورد مگر اینکه کسی یا کسانی از میان شما از خود شما خیانت کنند و نمونه‌های تاریخی را گوشزدی می‌کردند.

این یک حقیقت است، حالا هم می‌بینم که طالبان دقیقاً دنبال چنان عناصری هستند.

برای وقایه از یک چنین خطری، رهبری حزب وحدت اسلامی از خود درایت سیاسی نشان داد و اعلام کرد تا هرکسی یا جمعی که مربوط حرکت اسلامی یا به هرنامی و محلی و مردمی که باشند، هم‌آهنگ با جزو تمام‌های قوای مدافع ن حزب وحدت اسلامی تنظیم کردند و اعاشه کردند.

آنان در این مورد کمسیون مشترکی را هم با قول اردوی حزب وحدت اسلامی بوجود آوردند تا هیچ بهانه‌ای حتی برای یک نفر هم نباشد که نمی‌توانسته تحت نظم و شرایط فعال دفاعی قرار گیرند. این بهترین راه جلوگیری از بهانه‌های افتادن بدام خیانت است.

طالبان سرانجام به جنگ نهایی و سرنوشت ساز در قلب افغانستان و با مرکز آن بامیان در محدوده پروان روبرو شده‌اند. این بود که قوای طالبان در ساعت ۶ صبح ۷۵/۱۱/۳۰ با آرایش پنجهزار نفر و تجهیز تمام قوا به حملات خود بر مواضع حزب وحدت اسلامی در جبهات شیخ علی و دره ترکمن آغاز کردند. این تهاجم با مقاومت بی‌نظیر رزم آوران هزارستان مواجه گردید. شدت مقاومت تا جای بود که پس از ۹ ساعت طالبان مواضع خط اول خود در این مناطق را از دست دادند. با تلفات زیاد نیروهای خود، مهمات و موترهای آیلکس و

بخوبی می‌دانند که جنگ با بامیان و هزاره‌ها بطور مستقیم، یعنی آغاز شکست و رسوای آنان خواهد بود، خصوصاً که طالبان در دو ماه قبل این آزمایش را نمودند. آنان با تجهیز و تسلیح نمودن عوامل محلی خود در منطقه قره‌باغ و جاغوری، مناطقی را متصرف شدند ولی بزودترین فرصت ممکن توسط قوای محلی حزب وحدت و با پشتیبانی مردم سلحشور ما از منطقه جارو شدند که با تلفات و خسارات زیادی تا داخل مناطق پشتون نشین عقب رانده شدند.

طالبان از هیچ چیز و از هیچ کسی بجز مردم سلحشور هزاره، نمی‌هراسند و خوب می‌دانند که زوال توان آنان سرانجام بدست جوانان ظفرمند هزارستان خواهد بود؛ چنانکه در جنگهای افغان و انگلیس، در معرکه‌های خطیر استقلال وطن، جنگ با لشکر سقاء و چه در نبرد علیه اشغالگران روسی، در هیچ زمانی کسی و تاریخی بیاد ندارد که هزارستان راحتی برای ساعتی نیروی مهاجمی، اشغال کرده باشند، بلکه مردم این سرزمین در آزادی کشور خود در تمام معرکه‌های ضد بیگانه در جای جای وطن حضور داشته و پای مردی نموده‌اند. این تاریخ گذشته ما از زمان سکندر و چنگیز و انگریز تا حالا است. طالبان و حامیان آن‌ها از آن گذشته ما و از این خیزش حیات سیاسی ما بخوبی آگاه‌اند؛ اما چیزی که واقعاً آنها را امیدوار و ما را ضربه‌پذیر می‌سازد هم وجود دارد و آن «خیانت» است که ما همیشه چوب آنرا خورده‌ایم؛ چنانکه رهبر شهید تا آخر آنرا سفارش می‌کرد همین بود که:

جیب‌های نظامی شانرا بجا گذاشتند بطور خلاصه طی تقریباً یک‌هفته نبرد مداوم در دره غوربند، طالبان از دره ترکمن بکلی پاکسازی شده و دو منطقه مهم و مواضع اصلی خود شانرا در غوربند به شمول اژدر، مارکوله، کناره‌های مرکز لولنج و دو آب از دست دادند.

صدها نفر کشته و ده‌ها اسیر بجای گذاشتند، چندین عراده تانک‌های سنگین و سبک، صدها میل اسلحه و ده‌ها ضد هوای و موشک انداز و چندین دپوی مهمات و چندین عراده بی‌ام ۴۰ و بی‌ام ۲۵ با موثرهای نظامی شان بدست جوانان غیرتمند حزب وحدت اسلامی به غنیمت گرفته شد. شدت تأثیر روانی این شکست روی رهبران طالبان چنان بود که برای اولین بار مولوی متقی که همیشه دم از پیشروی می‌زدند و پیروزی، ناچار شد بدروغ ادعاهای کلان چون تسخیر شیبر توسط نیروهای خود را بنماید ولی فردای آن روز خبرنگاران خارجی (۷۵/۱۲/۷) از منطقه ادعاهای طالبان را کذب محض اعلان نموده و از مواضع از دست رفته آنان در ساحات زیادی در غوربند صحبت نمودند که بعد از آن طالبان ناچار شد تا شکست خود را در دره غوربند در مقابل نیروهای حزب وحدت اسلامی اعلان کنند. پس از یک‌هفته وقفه در جنگ غوربند، مجدداً گروه طالبان با تمام قوا از زمین و هوا رأس ساعت ۵/۵ صبح ۷۵/۱۲/۱۴ به نیروهای پیروز حزب وحدت اسلامی حمله نمودند، طی شدیدترین جنگهای زمینی و هوایی در روز اول جنگ، ستون‌های از تانک و نفر بر زرهی با مواضع و سنگرهای خطوط اول آنان توسط قوای حزب

وحدت اسلامی منهدم و حریق شدند. حملات مجدد طالبان در همان روز اول جنگ در دومین حمله چنان سنگین و همراه با تلفات و خسارات بود که طالبان بیش از یکصد نفر کشته دادند. رزمندگان هزارستان بفرماندهی مجاهد مرد قهرمان جنرال قاسمی، این بار بهتر از قبل در جبهات غوربند درخشیدند.

طالبان که هرگز طعم تلخ شکست جنگ را تا کنون این چنین نخورده بودند، شوکه شدند و باز هم در تدارک جنگ و فعالیت‌های مرموز برای خرید و استخدام افرادی گردیده‌اند تا از جاهای دیگر نیز بر علیه دژهای فولادین هزارستان حمله کنند اما نتیجه همان خواهد بود که گرفته‌اند.

بهرحال این بار جنگ اصلی، محوری و سرنوشت ساز در افغانستان آغاز شده است. این جنگ جنگی است که نه تنها سرنوشت شمال و شمالی‌ها به آن بستگی تام دارند بلکه در کل افغانستان تعیین کننده و در کل منطقه اثرات جدی و مؤثر خود را خواهد داشت. بازی گران نقش اصلی جنگ از یکطرف طالبان است با تمام ساز و برگ نظامی و امکانات بی حد و حصر خود با پشتوانه‌های قوی خارجی و طرحهای موثر نظامی.

در طرف دیگر مردم سلحشور، صادق و فقیری که جز ایمان و غیرت، چیزی ندارند؛ اما همیشه در برابر هجوم و استیلای یک دشمن خارجی و عوامل آن چنان کوبنده و پرخروش ایستاده‌اند که در تاریخ پای هیچ لشکری در قلعه‌ها و دژهای سربلند آن راه نیافته و نخواهند یافت. انشاءالله.

احزاب سیاسی.

[حکیم: غزنوی]

اجتماعی نیز گردیده و اندیشه سیاسی در میان علوم بشری تا اوج ها عروج کرده و مورد تأمل محافل علمی - فرهنگی قرار گرفته است. عصر حاضر عصر عدالتخواهی توده های است و عصر انقلابات بزرگ و عصر گرایش به سمت حاکمیت های جمعی - ملی و مورد قبول اکثریت قاطع جامعه است و دیر باز موج دموکراسی خواهی سراسر جهان را فرا گرفته است و دموکراسی به مثابه مشروع ترین روش و مشی سیاسی - حکومتی در محافل علمی - سیاسی جهان مطرح گردیده و علاقه و عشق بی نظیری رانسبت به خود آفریده است این گرایش در تمام جوامع بشری امروز مطرح است. هر چند که کیفیت تبارز آن به تناسب فرهنگ - تاریخ - عنعنات و ویژگی های اعتقادی و سنتی هر جامعه ای متفاوت است در برخی از جوامع به تمایلات و خواسته های سیاسی افراد وقع نهاده می شود و حرکت به سمت دموکراسی امری پسندیده و قابل تحسین تلقی می گردد و تمنیات سیاسی گروهها و محافل سیاسی به گونه مسالمت آمیز و با کمترین

بشر در طول تاریخ حیات سیاسی خود حکومت های گوناگونی را تجربه کرده است. از عهد باستان تا امروز جوامع انسانی بسترها و زمینه های بوده اند برای تحقق و پیدایش انواع حکومت ها، حاکمیت مطلقه فردی و دیکتاتوری شخصی یا قبیله ای چیزی است که بخش اعظم تاریخ بشر را شکل داده است همگام با سیر تحولات اجتماعی، شیوه حکومت و فرمانروای نیز در معرض تحول و ترقی قرار گرفته است با قطع نظر از ساختارهای عینی حاکمیت ها در واقعیت حیات سیاسی جوامع که شواهد از دور و نزدیک می توان ارائه داد در مرحله تئوری و ارائه سیستم نظری حکومت سخن از عدالت اجتماعی و سیاسی به میان آمده و حق حاکمیت نسبت به فرد فرد انسان تعمیم داده شده است صاحب نظران و پیشگامان نهضت های سیاسی - اجتماعی تلاش ورزیده اند تا میکانیزم منطقی و قابل قبول با رعایت حق آزادی تمام انسانها بر خاسته از یک فلسفه سیاسی ویژه ارائه بدهند و در همین رابطه است که در تحولات فکری - سیاسی موجب تحولات عمیق

تنش‌ها حل و فصل می‌گردد و رضایت نسبی اکثریت قاطع مردم به دست می‌آید چنانکه در برخ دیگر از جوامع همان خواسته‌ها و ایده‌های اجتماعی - انسانی به بر خوردهای ویرانگر و بعضاً تراژیدی بار مواجه می‌شود.

در قاموس سیاست و فرهنگ سیاسی شکل یافته در دامن تحولات بزرگ اجتماعی - تاریخی پدیده‌ای به چشم می‌خورد که از جایگاه ویژه‌ای در تنظیم مناسبات سیاسی - اجتماعی مؤثر بوده است و آن احزاب سیاسی است که خود مسئله ساز ترین پدیده‌ای اجتماعی نیز گردیده است. ملت‌های مختلف و اقوام گوناگون در اطراف و اکناف عالم به حزب سیاسی روی می‌آورند و هر فرد و جمعیتی به یکی از احزاب، تمایل و علاقه خاص نشان می‌دهد و چه بسا بدان عشق می‌ورزد و تا پای جان در جهت تکامل و پیشرفت آن تلاش می‌کند. حزب سیاسی تعریف، پایگاه و کار بردهای ویژه‌ای خویش را متناسب با بستر موجودیت خود دارد، آنچه در آغاز جلب توجه می‌کند وجه مشترک تمام احزاب سیاسی است و آن اینکه حزب سیاسی وسیله‌ای برای تحقق دموکراسی‌های نمایندگی است چه آنکه اینگونه دموکراسی‌ها بدون افراد همسو و همفکر که هماهنگ عمل نمایند به سهولت میسر نیست و دموکراسی وظایف محوله خود را با فقدان احزاب سیاسی نمی‌تواند به مرحله - اجراء در آورد، و در واقع! «تا زمانی که نمایندگان مردم در احزاب سیاسی سازمان - نیافته باشند، مجالس مقننه از افرادی تشکیل خواهند شد که نمی‌تواند به طور مناسب به وظایف خود سنجیده عمل کنند... حکومت نمایندگی در

مقیاس ملی بدون وجود - احزاب سیاسی سازمان یافته غیر قابل تصور است.»^(۱) از آنجا که احزاب سیاسی در کشور ما از دیر باز یکی از مشغله‌های ذهنی جامعه ما را شکل داده و بر افکار عمومی جامعه افغانستان تا حدودی تأثیرات ویژه خویش را بر جای نهاده است و در میدان کار و تلاش اجتماعی نقش سیاسی - نظامی را ایفاء نموده اند و از نظر کمیت نیز قابل توجه و چشمگیر انه بایسته است که بر تو نگاهی به مسئله حزب سیاسی - انداخته شود و فصل‌ها و بندهای آن برجسته و ممتاز بگردد تا مردم ما نسبت به احزاب بادید باز تری نگریسته و با درایت و آگاهی لازم با آن مواجه گردد ابتدای ترین کاری که در این رابطه لازم است به صورت نسبتاً دقیق و فنی انجام بگیرد ارائه تعریف صحیح و کامل از حزب سیاسی است بدین جهت ناگزیر حزب سیاسی رانخست باید تعریف کرده و شناخت مستندی از آن ارائه بدهیم:

«یک حزب در مفهوم عام، گروهی مردمی است که درباره برخی مسائل نظرات مشترک دارند و می‌خواهند برای دست یافتن به هدفهای مشترک باهم کار کنند»^(۲) از دید ادموند بورک حزب سیاسی: «هیئتی از مردم است که به خاطر پیشبرد منافع ملی با کوشش مشترک بر اساس برخی از اصول سیاسی مورد توافق، متحد شده اند» به اعتقاد گتل: حزب سیاسی مرکب از گروهی از شهروندان کم و بیش سازمان یافته است که به عنوان یک واحد سیاسی عمل می‌کنند و با استفاده از حق رأی خود می‌خواهند بر حکومت تسلط پیدا کنند و سیاستهای عمومی خود را عملی بسازند.»

به گمان جیل کریست: «حزب سیاسی گروه سازمان یافته شهروندانی است که دارای نظریات مشترک اند و با عمل به مثابه یک واحد سیاسی می کوشند بر حکومت تسلط یابند، هدف اصلی یک حزب این است که عقاید و سیاستهای خود را در سطح سیاسی رواج دهد.» لیکاک می گوید: حزب سیاسی: «گروه کم و بیش سازمان یافته شهروندان است که به عنوان یک واحد سیاسی با هم عمل کنند، در مسایل عمومی عقاید مشترکی دارند و با استفاده از اختیار دادن رأی در راستای هدف مشترک می کوشند بر حکومت تسلط یابند.»

مک آیور حزب سیاسی را «گروههای سازمان یافته برای حمایت از برخی از اصول یا سیاست ها که از راههای قانونی می کوشند حکومت را به دست گیرند» تعریف کرد.^(۳)

تفاوت اساسی بین احزاب سیاسی و گروههای اقتدارگرا و تنفذ سالار

یک فرق اساسی و تفاوت ماهوی بین گروههای اقتدارگرا و تنفذ سالار و اولیگارشسی با احزاب سیاسی وجود دارد که ضروری است در تحلیلها و بررسیهای حزب سیاسی آنها با گروههای اقتدارگرا خلط نکرده و مبانی هرکدام را سر جای خود ارزیابی کرد. چنانکه دانشمندان علوم سیاسی نیز، از ایین تفاوت اساسی غفلت نکرده و در جای جای گفتهها و نوشتههای خویش آنها تبیین نمودهاند ماکس وبر با فرق گذاری بین دو مقوله فوق عقیده خود را چنین ابراز می دارد: «احزاب سیاسی باز هستند، یعنی در احزاب سیاسی بر روی همه کسانی که می خواهند عضو آن بشوند باز است اما در مورد گروههای

اقتدارگرا پذیرش آزاد وجود رد. چنانکه رابرت میشلز نیز یادآوری می کند: هر سازمان سیاسی نمایانگر قدرت اولیگارشیک بر بنیادهای دموکراتیک است. همه جا انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان را می بینیم، همچنین همه جا می بینیم که قدرت رهبران منتخب بر تودههای انتخابگر تقریباً نا محدود است.»^(۴) همو تاکید می کند که: «حتی در احزاب دموکراتیک اجتماعی یا سوسیال دموکراسی؟ نیز تمایلات الیگارشسی وجود دارد که در نتیجه آن موقعیت رهبران در رابطه با پیروانشان تقویت می شود، دلایل وجود این الیگارشسی از جهتی تکنیکی است (سازمان یعنی لزوماً وجود اولیگارشسی) و از جهتی روان شناختی است.» جوزف شومیتز در این خصوص چنین اظهار نظر کرد: «نخستین و مهم ترین هدف هر حزب سیاسی این است که بر دیگران (افراد یا احزاب) تسلط یابد تا به قدرت برسد یا در آن بماند.»^(۴)

نمونههای آرایه شده از تفریقها که در خصوص احزاب سیاسی گفته آمدند مارا در جهت شناخت مدرک مفهوم حقیقی یک حزب سیاسی و جدا سازی آن از تنفذ سالاری و الیگارتی فوق العاده یاری می رسانند و براساس آن تعریفها می توانیم اجزاء و عناصر اصلی یک حزب سیاسی را برجسته بسازیم اجزاء و ارکانهای اساسی که با فقدان هر یک از آنها حزب سیاسی یک گام از تعریف اصلی خود فاصله می گیرد و از موقعیت اصولی حزب سیاسی تنزل می یابد، از مجموعه تعریفهای یاد شده اجزاء اصلی تشکیل دهنده یک حزب سیاسی به شرح زیر مشخص می گردد:

۱- توافق نظر یعنی در باره اصول بنیادی میان مردم تشکیل دهنده حزب سیاسی.

۲- سازمان یافتگی مردم و داشتن تشکیلات و فلسفه کاملاً منسجم.

۳- تلاش برای دست یافتن به هدفها از راههای مشخص شده در قانون اساسی (در صورت موجودیت یک قانون اساسی پذیرفته شده نزد اکثریت قاطع ملت).

۴- کوشش در راه گستراندن و تأمین منافع ملی نه منافع محلی یا منطقه‌ای.

۵- مبارزه در راه تصرف قدرت سیاسی برای تأمین منافع مردم.

۶- وجود رهبری تک سالار و اولیگارشیک در ذات سازمان: چون احزاب سیاسی می‌کوشند قدرت را برای رهبران خود به دست آورند از این رو سرکردگی رهبران از نظام حزبی جدایی ناپذیر است»^(۵)

با توجه به حساس بودن اجزاء نام برده و خطیر بودن موقعیت حزب سیاسی از نظر خاستگاه و فلسفه‌ی وجودی آن نوبت به این پرسش می‌رسد که یک حزب سیاسی با چه شرایطی تشکیل واقعی خود را باز یافته و مصداق عینی یک حزب سیاسی قرار می‌گیرد؟

جوزف لاپالمبار و مایرون وینر نظر خود را در پاسخ به سؤال فوق چنین مطرح نمودند: «برای به وجود آمدن حزب ۴ شرط لازم است:

۱- وجود تشکیلات پایدار مرکزی.
۲- وجود شعبه‌هایی که با مرکز پیوند و ارتباط داشته باشند.

۳- پشتیبانی مردم.

۴- کوشش برای دست یافتن به قدرت سیاسی.
توضیح این نکته نیز ضروری به نظر می‌آید که در یک نظام سیاسی، گروههای سازمان یافته‌ای که در خدمت نظام باشند پیوسته وجود داشته‌اند که مانند سازمان‌ها و نهادهای مربوط به یک نظام عمل نموده‌اند، با بررسی اجزاء و شرایط یک حزب سیاسی امتیاز آن با گروههای سازمان یافته به نفع یک نظام مشخص می‌گردد که حزب سیاسی در صدد کسب قدرت سیاسی است نه اینکه به تبعیت از سیاست ویژه را حاکم بر نظام عمل نماید. اگرچه در جامعه "گروههای فشار" نیز وجود دارند که در صدد کسب قدرت سیاسی نیستند اما به مانند گروه تابع محض نیز عمل نمی‌کنند، پس گروههای فشار نه حزب سیاسی به شمار می‌آیند و نه گروه ویژه پیرو یک نظام خاص، که بحث مستقل خود را خواهند گرفت. است و در جای خود مورد بررسی قرار خواهد گرفت. از مجموعه گفتار پیشین می‌توان نتیجه گرفت که حزب سیاسی عبارت است از گروههایی پایدار گروهی از مردم که دارای عقاید مشترک و تشکیلات منظم اند و با پشتیبانی مردم برای به دست آوردن قدرت سیاسی از راههای قانونی مبارزه می‌کنند.

ادامه دارد.....

(۱) عبدالرحمن عالم: بنیادهای علم سیاست ص ۳۴۳.

(۲) اقتباس از مدرک فوق.

(۳) اقتباس از مدرک فوق.

(۴) اقتباس از مدرک فوق.

(۵) اقتباس از مدرک فوق.

هویت

کوهی که داشت زمره سبز بیشه را
شب می سرود عقده سرخ همیشه را
ای کوه پلک خفته به خونت شکسته است
آب سینه قبیله اندوه پیشه را
می خواستی سیده بخوانی که شب رسید
محکم گرفت حنجره ریشه را
ای کوه سنگ ها همه خاموش مانده اند
کس نیست بی تو تا شکند قصر شیشه را
سر شاخه های بالغ این بیشه می کشند
شب در خطوط حافظه ها رنج ریشه را
گفتی که خون سبز درختان در آن بهار
پر عطر ناب می کند آغوش بیشه را
حالا بین بهار شد اما نشانده اند
بر قلب بیشه ها تبر و داس و تیشه را

محمد شریف سعیدی

هموطنان گرامی!

ما در شرایینی ماهنامه «بامیان» را در اختیار شما قرار می دهیم که دست ما از هر منبع تغذیه ای کوتاه است، تنها تکیه گاه ما در این راه نیروی حق و محرک ما مسئولیت اسلامی و ملی و انسانی ما است، بنا براین شما دوستانی که به سرنوشت مردم و کشور خویش احساس وظیفه می نمائید، در تکثیر و پخش آن ما را یاری فرمائید.
با تشکر «اداره بامیان»